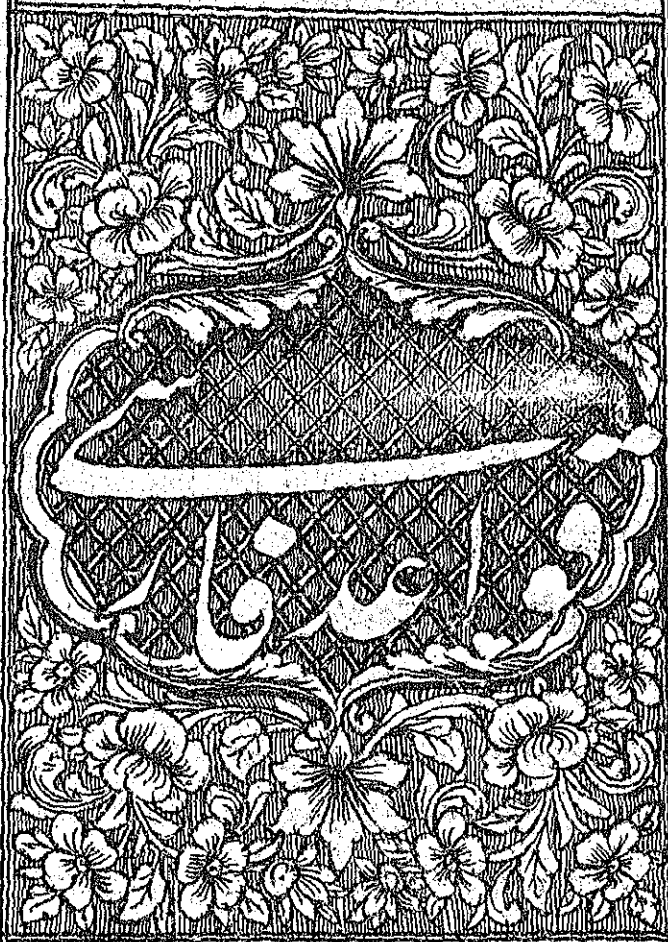




بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مكتوباً



در طبع و نشری که مشهور است
در میان مردم و ملوک



11-03243

PF3030

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

۱۲ در وقت انصاف و عدل
علاوه بر آن که میگویند و این بیانها کلیست و نسبت به مملکتها خاص است

ایک

[illegible]

آخرش آن باتن است و همین علامت مصدر است و ازین مصدر چهل صیغه مشتق میشود و چون معانی مختلفه نسبت صیغه بود پس یکی
در خاص فعل می باشد پس در تفصیل که شش صیغه فعل ماضی مطلق شش صیغه فعل ماضی استمراری شش صیغه فعل مستقبل و صیغه اسم مفعول است
و صیغه واحد غائب فعل مضارع تفصیل که شش صیغه فعل مضارع که سوای ماضی خاص خود که معنی امر و غائب است ماضی حال و
استقبال نیز در شش صیغه فعل حال که مستقبل است و در و ماضی نیست و در و صیغه امر و در و صیغه نهی و یک صیغه امر و یک صیغه نهی
اسم فاعل فاعل فعل شش قسم است واحد غائب جمع غائب واحد حاضر جمع حاضر واحد تکلیف جمع تکلیف و در فارسی هر چه از واحد تجاوز کند
و فعل جمع است و برای تشبیه صیغه دیگر نیست و تفاوت میان مذکر و مؤنث هم نیست که کیفیت اشتقاق صیغه مذکور
از مصدر چنین است که صیغه واحد غائب فعل ماضی از اسقاط حرف آخر علامت مصدر که البتة فاعل خواهد بود حاصل میشود و ضمیر
غائب در و پوشیده است و ماضی مصدری هم در و است چنانچه در امر واحد بقضای مقام فاعله و در هر وقت که مضارع یا ماضی
نماید ظاهر میشود و باز با و در و ضمیر را در آخر شش صیغه دیگر بر می آید ضمیر را بدین تفصیل است ضمیر واحد غائب پوشیده می آید
ضمیر جمع غائب فاعل ساکن با و ال موقوفست و ضمیر واحد حاضر را می مرون و ضمیر جمع حاضر را می بول با و ال موقوفست و ضمیر واحد تکلیف
ساکن است و ضمیر جمع تکلیف را می بول با و ال موقوفست و ضمیر واحد حاضر را می مرون و ضمیر جمع حاضر را می بول با و ال موقوفست و ضمیر واحد تکلیف
برگاه و شش صیغه فعل ماضی که در آرد ماضی استمراری شود چون گفت میگفتند میگفتی میگفتید میگفتی میگفتید و یا می بول در آخر صیغه
فعل ماضی که واحد غائب جمع غائب واحد تکلیف باشد همین حکم را در ماضی استمراری کند چون گفتی گفتید گفتی گفتید و یا می بول در آخر صیغه
مضارع از مصدر زودترین علامت استقبال است چون شش صیغه فعل ماضی در آرد فعل مستقبل شود و ضمیر با علامات و ماضی استمراری
و در آخر همان علامت استقبال را در و چون خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت
و ضمیر است و برگاه در آخر صیغه واحد غائب فعل ماضی آرد اسم مفعول شود چون گفته اگر چه گفته گفته گفته گفته گفته گفته گفته گفته گفته
شود چون گفته های ماضی استمراری است و صیغه واحد غائب مضارع که علامت ال ساکن با و ال موقوفست فعل است ضمیر غائب در و پوشیده
است و مشتقاق آن از مصدر در ابواب معلوم خواهد شد با و ال موقوفست مضارع و یا می بول در آخر صیغه ماضی و یا می بول در آخر صیغه
علامت فعل حال است برگاه در اول شش صیغه مضارع در آرد فعل حال شود و ماضی استقبال از و ساقتند که در و چون میگوید میگویند
میگوئی میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید میگوئید
جمع آخر و چون گویند و هر دو صیغه با و در و ماضی است که علامت نهی است در اول هر دو صیغه نهی واحد نهی جمع شود چون
گویی و گویید صیغه امر ماضی با و در و فعل ماضی در اول امر واحد حاصل شود چون میگوئی و صیغه حالیه بر باد که در ال است فاعل آنرا ضمیر
حاصل شود چون گویان و در صیغه امر واحد یا را انگندن هم و است و صیغه اسم فاعل با و در و فاعل آنرا ضمیر و یا می بول در آخر صیغه
در آخر امر واحد که در صیغه ماضی است ماضی حاصل آید چون گویند و جویشش موافق قاعده که گذشت بد آنکه بعضی مضارع
مصدر نهانی تعدیه مصدر است که از صیغه امر واحد با و خالی لفظ آنیدن در آخر شش صیغه حاصل شود چون گویند و ازین

[illegible]

[illegible]

۱۲
صدر مسئول
مکاتبات

سید محمد علی
یادگار
نوشته شده است

پس اکثر نیست که اگر یک مضموم الاول آید مضموم باشد والا کسور چون بن و ی که گویند نیز از آید در جای که بعد از کسره
و مصدر ربای از آنکه در یار باشد مثال لفظ در ششم سعدی هم فرمایند شمع بدید در منافع پیشنا هست به اگر خواهی
بر کنایست به مثال لفظ سوزنی گوید بعیت دی در ره و کان یکی را بگذر بر به انتاده در چشم یکی ماه پسر به
بانی این قصیده برین تیره است و از خواص است که با و بدل شود چون آید و خواب خواند نیست و یس و یس و یس و یس
شود چون زبان و زبان بهیم بدل شود چون غنم و غنم یعنی وانه اگر اما آتش که باست افاده معنی صاحب است
و بعیت کند چنانچه گویند این پیش از این پیش است با این حرف در لغت عرب نیاید و از خواص است که با بدل شود چون
سپید و سفید و یل و یل و گاهی بیای تازی بدل شود چون شوه و شوه که بزودی منسوب است این حرف است
خطاب و احوال هر که چون در ابتدا واقع شود مضموم بود پس اگر بگوید پیوند و او محدود در آخرش نیاید و کند بر
و کثرت هم و اقام لفظ چون تو اگر بگوید بگوید که از یاده کند چون ترا و چون در آخر کلمه باشد ساکن بود چون
بایدت و باشدت درین تقدیر اکثر افاده معنی منقول که یعنی که ترا و بایدت او باشد او گاهی صفات بود چون اینست
تو آن تو گاهی معنی خود آید چنانچه حضرت نظامی علیه السلام فرماید هر چه گفت با من فروش باغت را و هم او فرمایند
صفت اصناف تر از جان کنی به و از خواص است که بدل شود چون بت بود و توت نور در آخر کلمات زاید که از
کوس کوست و فراش و فراشت و بالشت و بالشت اما آتش که باست کلمه ایست که برای آگاهی گویند و برای زینهار از
سعدی رست بلیت نه صاحب غرض تا هم نشنوی به اگر کار بندی بنیان شوی به و معنی انتباه و اف الی شهور است
طاعت خیری نیز چنانچه طالعان را زود میافلان کار کنند این حرف در فارسی نیاید اما آخریت برادر از حساب است
طهورت در اصل طهور است و طهورت بر و نای ترشت و طهورت بر طهرت و در فارسی آورده که طهرت کجاف فار
و نای ترشت است و معنی آن زنده که پاچه گوید کجاف فارسی معنی گوید و طهرت نای فوقانی معنی زنده است چنانچه
و نای بدل شود چون کم و کم و چو چو و چوین و چوین و کج و کاشی ج این حرف خاص فارسی است و کثرت
عرب نیاید و از خواص است که بشین بدل شود چون کاجی و کاشی ج این حرف در فارسی نیاید و هر جا که در فارسی
زبان زد شده از تغییر کلمه جمعیت که میخوردند فارسی را بخرج گویند چون خیر و حال که در اصل نیز مال بود و بی
میدان که دو میل باز زد و قرار را هم و مرادف و میل معنی الاچرخ از خواص است که بشین بدل شود چون
و نای کد خست صحرانی و در ترکی لاف بدل کند چرخ و چنان که گاهی با بدل کند چون خاک پاک و خیر و خیر و خیر
و پسندیده و خلا کوشش اما کوشش یعنی خلطه و آشوب و اما آتش که باست امر از فاییدن است و این حرف در آخر کلمه
افاده معنی صفای کند چون کند و زند و گذر و دور و دور و از خواص است که با بدل شود چنانکه تا از و چون افاده
شود و شوات زرد و زرد یعنی غلظت و کثرت که بندد و باند و بدل شود چون آور و آور و این حرف

و کثرت هم و اقام لفظ چون تو اگر بگوید بگوید که از یاده کند چون ترا و چون در آخر کلمه باشد ساکن بود چون بایدت و باشدت درین تقدیر اکثر افاده معنی منقول که یعنی که ترا و بایدت او باشد او گاهی صفات بود چون اینست تو آن تو گاهی معنی خود آید چنانچه حضرت نظامی علیه السلام فرماید هر چه گفت با من فروش باغت را و هم او فرمایند صفت اصناف تر از جان کنی به و از خواص است که بدل شود چون بت بود و توت نور در آخر کلمات زاید که از کوس کوست و فراش و فراشت و بالشت و بالشت اما آتش که باست کلمه ایست که برای آگاهی گویند و برای زینهار از سعدی رست بلیت نه صاحب غرض تا هم نشنوی به اگر کار بندی بنیان شوی به و معنی انتباه و اف الی شهور است طاعت خیری نیز چنانچه طالعان را زود میافلان کار کنند این حرف در فارسی نیاید اما آخریت برادر از حساب است طهورت در اصل طهور است و طهورت بر و نای ترشت و طهورت بر طهرت و در فارسی آورده که طهرت کجاف فار و نای ترشت است و معنی آن زنده که پاچه گوید کجاف فارسی معنی گوید و طهرت نای فوقانی معنی زنده است چنانچه و نای بدل شود چون کم و کم و چو چو و چوین و چوین و کج و کاشی ج این حرف خاص فارسی است و کثرت عرب نیاید و از خواص است که بشین بدل شود چون کاجی و کاشی ج این حرف در فارسی نیاید و هر جا که در فارسی زبان زد شده از تغییر کلمه جمعیت که میخوردند فارسی را بخرج گویند چون خیر و حال که در اصل نیز مال بود و بی میدان که دو میل باز زد و قرار را هم و مرادف و میل معنی الاچرخ از خواص است که بشین بدل شود چون و نای کد خست صحرانی و در ترکی لاف بدل کند چرخ و چنان که گاهی با بدل کند چون خاک پاک و خیر و خیر و خیر و پسندیده و خلا کوشش اما کوشش یعنی خلطه و آشوب و اما آتش که باست امر از فاییدن است و این حرف در آخر کلمه افاده معنی صفای کند چون کند و زند و گذر و دور و دور و از خواص است که با بدل شود چنانکه تا از و چون افاده شود و شوات زرد و زرد یعنی غلظت و کثرت که بندد و باند و بدل شود چون آور و آور و این حرف

342
70



191500

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

14 MAR 1977



RESERVED

page

291500



تو اعرافا

[illegible]